



درایت سیره و سبک زندگی
بن جوی مهید مدافع حرم
سید جتبی ابوالقاسمی
به قلم: علی موحودی



سید زنده است

روایت سیره و سبک زندگی
بسیجی شهید مدافع حرم
سیدمجتبی ابوالقاسمی
به قلم: علی موجودی

ناشر: سرو دانا

ویراستار: احمد لطیف پور

طراح جلد: روزبه درخشان

صفحه آرا: محبوبه اعظمی

تیراژ: چاپ اول، ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۴-۸۰-۴

قیمت: ۳۰,۰۰۰ ریال

دزفول، خیابان امام خمینی (ره)، جنب حرم مطهر سبز قبا، تلفن: ۰۶۱۴۲۲۵۱۳۸۷

۹۱۶۳۴۱۱۸۶۸

سرشناسه: ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: سید زنده است: روایت سیره و سبک زندگی بسیجی شهید مدافع حرم سیدمجتبی ابوالقاسمی / به قلم علی موجودی

مشخصات نشر: دزفول: سرو دانا، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۴۹۶ ص: مصور (بخشی)، ۲۱/۵×۱۳/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۴-۸۰-۴ : ۳۰,۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: روایت سیره و سبک زندگی بسیجی شهید مدافع حرم سیدمجتبی ابوالقاسمی

موضوع: ابوالقاسمی، سیدمجتبی، ۱۳۶۰-۱۳۹۴

موضوع: شهیدان مسلمان -- سوره -- سرگذشته

موضوع: Muslim martyrs -- Syria -- Biography

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ م ۲۷ الف / ۵۲۲۶۶ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۸۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۳۰۱۷۴

فهرست مطالب

۷	مقدمه دکتر محمد رضا اسکری
۹	مقدمه حاج صادق آهنگران
۱۱	به جای مقدمه
۱۵	زندگینامه
۱۹	پرده‌ی اول: قدم به قدم تا عادت‌ی
	روایت دوران کودکی و نوجوانی سیدمجتبی
۴۹	پرده دوم: پهلوان با معرفت
	روایت فعالیت‌های ورزشی و اقتصادی سیدمجتبی
۶۵	پرده سوم: عطر خوش زندگی
	روایت خصوصیات اخلاقی و رفتاری سیدمجتبی در خانواده
۹۱	پرده چهارم: قاطع‌ترین مرد مهربان
	روایت عملکرد سیدمجتبی در کسوت مسئول عملیات حوزه حمزه سیدالشهدا(ع)
۱۴۵	پرده پنجم: فرماندهی دل‌ها
	روایت عملکرد سیدمجتبی به عنوان فرماندهی محبوب گردان بیت‌المقدس
۱۸۳	پرده ششم: محتشم
	روایت طبع شعر و شاعری سیدمجتبی و ارتباط با حاج صادق آهنگران

- ۲۰۹ پرده هفتم: در قاب خاطرات
روایت ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری سید از زبان دوستان
- ۲۵۷ پرده هشتم: هوای حرم
روایت حال و هوای سید قبل از اعزام به سوریه
- ۲۹۹ پرده نهم: زیر سایه‌ی زینب(س)
روایت فعالیت‌های سیدمجتبی در سوریه از زبان هم‌زمان
- ۳۳۵ پرده دهم: پس از پرواز
روایت آنچه پس از شهادت سید اتفاق افتاد
- ۳۸۵ پرده یازدهم: نسیم کرامت
روایت - باب و کراماتی که از سیدمجتبی نقل شده است



مقدمه به قلم حاج صادق آهنگران بسم الله

بمعانی رفیعان شاعر بوده سید بود از حقایق مشرقانی که در سندی دولت
هم نقشب دارند و هم محبت؛ محرش به دلم نشت سید بودند هم
از اتم به او افزود. حقیقه زود با هم رفیق سلیم. سادگی اش، صفاتی،
صفاش، محبوب بودنش، اخلاصش، مظلومیتش، آزارشش،
بختش، ایضاً و ترقی یکجا جمع می شد. تصدیق زکات تقسیم برایم تداعی می شد
همیشه که می بینم خیرات و کراماتی عانی دارد که روزی کند.
با وجود اندک کمال و کمالی که در فتنه بود هم حق تادیه کشف بود حق
بندم؛ پرده ای از این دنیای آشفته خنثی از شعله های وجودی اش و از این بخت
کرده بود حس می کردم که آن آدمی است که حق و ترقی با آنجا نوس می
شعری باز کند و در ارسلت را می کشد تا اندوختن خاستم لب به سخن نهاده
و در بار هم که سکوتر است شکست حرف را بر آید و دامت. حرفی بر محمد اعلی
و رتبه ای، سخنی که به محبت دوستان محمد می داد.
بال بل زدندش را برای شهادت حسن مکریم و امام حسین بنی هاشم؛ با
نزدیکه تر از راه کریم خواب برادر فام سید السیدان؛ صفت تمام تا او را می
سویا کند. مکرر از من میخواست برای شهادتش دعا کند. سید حسین هم به
حرف رال میسر رسیده و با آنجا دست بر عشق خود رسیده.
چه زود رفیق شدیم و چه زود از من جدا شد و حقیقت عمر این شادمانی که
بود. سید تقی ابراهیمی آفرین رفیق صمیمی بود که به شهادت رسیده.
و حالا دلخوشم که آنست که ملک سید در دنیا میخواست به این حقیر بگوید. انشاء الله
در و انسانی قیامت می بخشش الطافش شامل عالم شود. بکافش سید تقی برایم حکایت
که عاقبت همه هم ختم به شهادت شود. آمین

آهنگران
۱۳۶۷/۱۱/۲۶

به جای هتسمه:

سید جان! روز رست عجب قیامتی به پا شده بود. یاد ندارم چنین تشییعی و گمان نکنم که بزرگتر از ما هم به یاد داشته باشند. مردم سنگ تمام گذاشتند برایت. حضور بی شمار مردمی که انگار همه برادر از دست داده بودند و تو در اوج شکوه و عظمت عزیزی که خدا به نامت نوشت، روی امواج دست‌ها تا آسمان شناور شد و این وسط فقط یک غصه و درد ماند بر ایمان.

این وسط ما ماندیم و جای خالی تو. ردی بی ایمان که لحظه به لحظه جنگ می‌زند به جانمان و برای همه‌مان غریب است این درد. ساکت نمی‌شود؛ کهنه نمی‌شود؛ زخمی است که هنوز تپش است. مثل روز اول. یادم نمی‌رود رفقای را، چه در فرودگاه اهواز و چه در برمه‌های وداع و چه در روز تشییع. قرار به سینه‌هایشان نبود و چشمشان می‌بارش نمی‌ماند.

یکی از بچه‌های قدیم جنگ مرا کناری کشید و گفت: «چه خبر است؟ این بچه‌ها چرا اینقدر بی‌تابی می‌کنند؟ ما هم در جنگ رفیق کم از دست ندادیم! بارها شد که مجبور شدیم پا روی پیکر رفیقمان بگذاریم و جلو برویم. بارها شد که حتی نشد جنازه‌ی رفقایمان را بیاوریم عقب

و بارها شد که حتی در تشیع برادر شهیدمان هم نتوانستیم شرکت کنیم. این بچه‌ها چرا این قدر بی‌تابی می‌کنند؟»

به زور لبخند تلخی روی لبم آوردم و گفتم: «حاجی! ما تازه کاریم. بهمان حق بده! این اولین رفیقمان است که شهید می‌شود! بچه‌ها هنوز عادت ندارند. برایشان شهید شدن رفیق تازگی دارد. کجا دهه شصتی‌ها فکر می‌کردند، نسلشان از معبر تنگ شهادت عبور کند. آخر همه گمانمان این بود که تقدیر نسل ما فقط حسرت خوردن است. اینکه سفره‌ی شهادت جمع شود و کسی از نسل ما به آن نرسد. نه توانستیم «مَنْ قَضَى حَاجَةَ» شویم و نه دنیا دست از سرمان برداشت تا «مَنْ يَنْتَظِرُ» باشیم. کجا گمانه‌ن می‌نفت که کوره‌راهی هنوز برای شهادت مانده باشد؟»

گفتم: «حاجی جان! سید تمام قاعده‌ها را به هم ریخت. تمام معادله‌ها را به هم زد. سید چیزی را به دست آورد که در تصورمان هم نمی‌گنجید. نهایت سکوتی که داشت و ادعایی که نداشت. گفتم: حاجی این بچه‌ها تا به حدشان بیانند و زخم نبودن سید التیام بگیرد، طول می‌کشد. در خوابمان نمی‌دیدیم از دهه شصتی‌ها کسی را راه بدهند توی قطعه‌ی شهدا! ام سید نه در خواب و خیال که در بیداری، غافلگیرمان کرد و سبقتی گرفت از ما. مان و رفت و جایی آرمید که برای همه‌مان آرزویی دست‌نیافتنی بود.»

گفتم: «حاجی جان! خرده مگیر که نسل ما در شهادت تازه کار است. سید خط‌شکن بچه‌های بسیجی دهه شصتی شهر است. دیگر بغض اجازه نداد حرف بزنم و سکوت حاجی هم نشان از بغض داشت که در گلوی‌ش داشت بازی درمی‌آورد.»

و اما تو سیدمجتبی!

رفتنت عجب شوری آفریده است بین همه. بین این بچه بسیجی‌ها. اثبات کرده‌ای که راه شهادت برای نسل ما هم باز است. شورآفرین

سدهای برادر. همه دارند این در و آن در می زنند که راحت را بروند.
ارند بال بال می زنند تا راهی به سوی آن معبر باریک شهادت پیدا کنند
شهر ما و جوانان ما این شور را نیاز داشتند که تو آن را در دل ها به
نوشش آوردی.

و اما شما برادران بسیجی ام!

سید اولین شهید از نسل ماست! اما آخرین شهید نخواهد بود. بزرگترین
طف و عنایت و البته پیام شهدای مدافع حرم این است که باید تمام
قانون ها و تراعد اشتباهی را که در ذهنمان ساخته ایم به هم بریزیم.
باید یقین کنیم که شهادت زمان و مکان و سن و سال نمی شناسد و به
قول شهید آوینی «شهادت لباس تک سایزی است که باید تن آدم به
ندازه آن در آید، هر وقت به سایز این لباس تک سایز در آمدی، پرواز
می کنی، مطمئن باش!» و سید مجتبی سید مجتبی ها چه زیبا این حقیقت
را به اثبات رساندند تا ما راه را اشتباه رویم و گمان نکنیم که قسمت و
سهم ما فقط حسرت کشیدن است از نسل ما به قافله ی شهدا.

و اینک تکلیف نسل ما و نسل بعد از ما آمده گی همه جانبه است.

باید آماده باشیم. یک آمادگی فراتر از حد تصور برای یک اتفاق
بزرگ که در راه است. برای سربازی در رکاب مردی که خدا بخواد
آمدنش نزدیک است. برای مردی که روزی سید عالم پرچم انقلاب
اسلامی را دودستی می دهد دستش و آن روز بزرگ اگر خدا خواهد
نزدیک است.

باید غیرت و تعصب انقلابی خود را حفظ کنیم برای آن روزهای
بزرگ. برای روزهای پس از ظهور. این همه حسرت و بی تابی کشیدیم.
این همه درد جا ماندن از قافله ی شهدا روز و شبمان را به هم ریخت. از
کجا معلوم خداوند در تقدیر نسل ما اتفاقی به بزرگی ظهور را ننوشته
باشد؟ از کجا معلوم دست سرنوشت برایمان پس از آن همه حسرت، شادی

وصال آقایمان را رقم نزده باشد.

عطر و بوهای خوشی به مشام می‌رسد و خبرهای خوشی در راه است. لباس‌های رزممان را پیش رویمان بیاویزیم و هرروز پوتین‌هایمان را تمیز کنیم و چشم بدوزیم به کعبه تا صدایش پیچد در گوش جهان که «اناالمهدی»

سید جان دعایمان کن! ما تو را از دست نداده‌ایم. تازه به دست آورده‌ایم و مگر خودت بارها و بارها پس از شهادت پیام نفرستادی که من زنده‌ام! و حقیقتاً این زنده بودن را همه دارند درک می‌کنند و رازت عجب زیارتگاهی شده است برای اهل دل و خدا عجب مقامی داده است به منو که پس از شهادت این همه مشکل‌گشایی می‌کنی! این همه دست‌نبرد را می‌گیری و اجابت می‌کنی!

از آن بالا سوار ما داشته باش و دعایمان کن. آنجا دستت بازتر است تا هوای رفعت را داشته باشی. از آسمان هم برایمان رفاقت کن و دعایمان کن که ما را هم در همان راهی که رفتی، راه دهند و ما نیز با تمام بی‌لیاقتی که داریم برسیم به قله‌ای که سال‌هاست آرزوی وصالش را داریم.

سید جان! روی تابوتت نوشته بود، «بدان حرم» چه شیرین است روزی که تابوت ما را مردم بر دوش می‌برند، کنار اسممان نوشته باشد: «سرباز مهدی»

راستی می‌گویند برخی از شهدا هم همراه آقا می‌گردند. پس آخر حرف‌هایم نمی‌گویم: دیدار به قیامت، می‌گویم دیدار به ظهور برادر. سید جان! دیدار به ظهور.

علی موجودی